

نوروز

چوان باد بخت تو در فرودین
چو در فرودین ماه روی زمین
فردوسی

از : علیقلی محمودی بختیاری
استاد مؤسسه عالی علوم ارتباطات اجتماعی

چا دارد که یادی از نوروز باستانی و شیوه نیاکانی
بمیان آرم تا ایرانیان بدانند رسم های دیرینه بر چه پایه‌یی
بوده ، انگیزه شکوهمندی و پیروزی نیاکانشان چه بوده است.
بی‌گمان پیروزی و سرافرازی هر ملتی انگیزه‌هایی
داشته و دارد که آن انگیزه‌ها را در رسم‌ها و آئین‌ها و افسانه‌های
زندگی آن ملت میتوانیم جستجو کنیم . و همچنین انگیزه‌ی
پسروی و تیره‌روزی ملتها را ، تا اندازه‌یی با این شیوه
میتوانیم بیابیم . در جهان امروزه ویژه گیهای انسانی را فراموش
کرده‌اند و تنها عامل اقتصاد را در نظر دارند و هر چیزی را از این
دیدگاه بررسی میکنند و بناچار انسان و آنچه جهان انسانی را
شاداب و پایدار میدارد از دیده‌ها دور مانده است . اگر به پیشینه‌ی
ملت ایران بنگریم که روزگاری از مرز چین تا کنار نیل را ،
زیر فرمان داشت و سرمایه و دارایی و خوشی و دانش و بینش در
زیر درفش این فرمانروائی ، در سراسر این سرزمین بکمال
رسیده بود ، در شگفت میمانیم . اما باید دید آرزو چه
انگیزه‌یی در کار بود و چرا اکنون از آن همه زیبایی و برتری
و بهروزی دور مانده است . شناخت این انگیزه‌ها ، راهبر
و راهنمای پندآموزی برای مردمی است که در این بوم و بر
زندگی میکنند ، حتی برای مردم جهان . . .

برای بی‌بردن باین رازشکرف باید نگاهی بائین و رسوم
ایرانیان در روزگاران گذشته بیاندازیم . در ایران هر سال ۱۲
ماه و هر ماه ۳۰ روز و هر روز به نام ایزدی بوده که نماینده



خوبی و خوشی و فرخندگی و نگهبان همه‌ی زیبایی‌ها بود. هر روز که نام ماه و نام روز با هم یکی میشد، جشن میگرفتند و شادی میکردند و گذشته از این جشن‌های ماهانه جشنهای بزرگی چون نوروز و مهرگان و سده داشتند که باتوجه به فلسفه وجودی این جشنها، بی‌مانگی‌های آن همه پیشرفت و پیروزی می‌بریم. در اینجا تنها بنوروز و جشن فروردین میردازیم و ارج و ورج این روز همایون و خجسته را مینمایانیم بامید آنکه ایرانیان باین رسمهای ورجاوند خود آشنا شوند و رنگ سستی و ناتوانی را از نهاد خود بزایلند و برای رسیدن بآن شکوه دیرینه بکوشش و تلاش بپردازند.

بگفته ابوریحان در کتاب التفهیم: «نوروز نخستین روز است از فروردین ماه و از اینجهت، روز نو، نام کردند، زیرا که، پیشانی سال نوست». نوروز را بجمشید نسبت میدهند که در چنین روزی او بفرمود تا جشن گرفتند و شادی کردند و رخت نو پوشیدند و تا با امروز بنام نوروز جمشیدی مانده است. در همه تاریخها این نکته یاد شده است که برای نمونه تنها بچند بیت از شاهنامه بسنده میکنیم زیرا یاد همه کتابها که در این زمینه چیز نوشته‌اند خود درخور دفترست. فردوسی درباره پیدایش نوروز و نسبت آن بجمشید چنین میفرماید:

در تاریخ طبری ترجمه ابوعلی بلعمی آمده: «پس علما گرد کرد و از ایشان پرسید که چیست این پادشاهی بر من باقی و پاینده دارد؟ گفتند: داد کردن و در میان خلق نیکی، پس او داد بگسترده و علما را بفرمود که روز مظالم، من بنشینم، شما نزد من آید تا هر چه درو، داد باشد، مرا بنمایند تا من آن کنم و نخستین روز که بمظالم بنشست، روز هر مزد بود از ما فروردین پس آنروز را، نوروز نام کرد. تا اکنون سنت گشت» و سخنان دیگر که همه نزدیک بهمین‌اند.

گذشته از این روایات و داستانها گریش این روز در چنین زمانی نشان ژرفبینی و آگاهی و بیداردلی مردم مرزوبوم ایران بوده است.

زیرا چنانکه میدانیم در نوروز یعنی نخستین روز بهار آفتاب به برج بره درمیآید و روز و شب برابر میشود و هوا نه گرم و نه سرد است. و طبیعت خفته بیدار میگردد و هر چیزی زندگی نوی را آغاز میکند این آشنائی و بهم پیوستگی ایرانیان با طبیعت شایان بررسی است. نوروز و مهرگان هر دو نقطه اعتدالی هستند با این تفاوت که راه پیشروی نوروز، راه پشت سر مهرگان است. و ناصر خسرو در این باره میگوید:

نوروز به از مهرگان اگر چه
هر دو ز مانند اعتدالی

و خاقانی در یکی از حکامه‌های خود در آمدن خورشید را به برج بره و برابری شب و روز را در نوروز با پیچیدگی لفظی چنین میگوید:

آهوی آتین روی چون در بره در آید
کافور خشک گردد با مشک تر برابر

اما شیوه برگزاری نوروز خود داستانی دیگر دارد که توجه بآن بایسته است. آنچه را امروز در برگزاری این جشن در میان تبارها و دودمانهای ایرانی می‌بینیم یادگار هزاران سال پیش است که ما هر چه کوتاهتر بآن اشاره میکنیم: چون آگهی، از روزگار پیش از ساسانیان اسدک است، بیشتر به برگزاری این جشن در روزگار ساسانیان میردازیم و پیوند آبرا تا امروز نشان میدهیم.

آنچه از نوشته تاریخ‌نویسان آغاز دوره اسلامی برمیآید و بویژه باتوجه بمطالعی که جاحظ بصری در کتاب تاریخ و المحاسن و الاضداد آورده این است: در هر يك از روزهای نوروز پادشاه بازی سبید پرواز میداد. از چیزهایی که شاهنشاهان در نوروز بخوردن آن فرخندگی می‌جستند، اندکی شیر تازه و پاک و پنیر نو بود. و در هر نوروز برای پادشاه، با کوزه‌ی آهنین یا

چو رفت از جهان نامور شهریار

پس شد بجای پدر تاجدار

گرامیایه جمشید فرزند اوی

کمر بسته و دل پر از بند اوی

برآمد بر آن تخت فرخ پدر.

به رسم کیان بر سرش تاج زر

کمر بسته با فسر شاهنشهی

جهان سر بر گشته او را رهی

جهان الحمن شد بر تخت او

از آن بر شده فسر بخت او

به جمشید بر، گوهر افشاندند

مر آن روز را روز نو خواندند

سر سال نو، هرمز فرودین

بر آسوده از رنج، تن، دل ز بگین

به نوروز نو، شاه گیتی فروز

بر آن تخت بنشست فیروز روز

بزرگان به شادی بیاراستند

می و رود و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار

بمانده از آن خسروان یادگار

و از آنجا که فرهنگ ایران بر آئین دادگری استوار است،

برای شناخت آن باین قسمت از تاریخ بلعمی نیز اشاره میکنم:

سیمین آب برداشته میشد، در گردن این کوزه گردن‌بندی می‌بستند از یاقوت‌های سبز که در زنجیر زرین گذاشته و بر آن مهرهای زبرجدین کشیده بودند، این آبرای دختران دوشیزه از زیر آسپاها بر میداشتند . . .

بیست و پنج روز پیش از نوروز در پهنه بارگاه شاه ۱۲ ستون از خشت خام برپا میشد که بر آن ستونها: گندم - جو - برنج - باقلا - کاجیله - ارزن - ذرت - لوبیا - نخود - کنجد - ماش می‌کاشتند و آنها را نمی‌چیدند تا ششمین روز نوروز با آهنگ و نوا و خنیاگری آن دانه‌ها را می‌کنند و برای فرخندگی بمجلس بزم می‌براکند و تا روز مهر از ماه فروردین (۱۶ فروردین) آن سبزه‌ها را گرد نمی‌کردند. این دانه‌ها را برای شگون میکاشتند و باور داشتند: هر کدام نیکوتر شود، برداشت آن دانه در آن سال بیشتر خواهد بود. شاهنشاه سبزه جو مینگریست و از خر می‌آن فرخندگی می‌جست . . .

سخنان بالا که فشرده گفتار جاحظ است، نمونه‌هایی است از رسم نوروز که تا امروز در میان دهقانان ایرانی رواج دارد. که پیش از نوروز دانه‌های گوناگون که در بالا اشاره شد میکارند و معمولاً روز ۱۳ پس از نوروز که همگی بنشت و بیابان می‌روند با خود آنها را می‌برند و در آب می‌افکنند.

هنوز در میان دودمانها رسم است که در هنگام تحویل سال نو بعنوان «دشت» از کسی که در میان دودمان خود کم‌بخش‌تر است و بنا به خشنودی و خست شناخته شده است پول میگیرند و باور دارند که گرفتن پول از آدم خیس سب کشتش در کار و فراخی روزی میشود.

ابوریحان می‌نویسد: آئین پادشاهان ساسانی در پنج روز نخستین فروردین چنین بود که: شاه بروز یکم نوروز را آغاز میکرد و همگان را از نشت خویش آگاه می‌ساخت و آنان را به مهرورزی خود دلگرم مینمود، روز دوم دهگانان و کارمندان آتشکده‌ها - روز سوم اسواران و موبدان بزرگ - روز چهارم خاندان و نزدیکان خود، روز پنجم پسر خود و همگان او را می‌پذیرفت و بهریک درخور جاه و پایه بخشش میکرد. چون روز ششم فرامیرسید، و از پرداخت حقوق مردم آسوده میشد از آن پس نوروز از آن خود او بود و تنها ندیمان او میتوانستند با او باشند و پس در پامداد نوروز نواها و آهنگ‌های ویژه‌ی در پیشگاه شاهنشاه نواخته می‌شد . . .

مردم، فرمانروایان، و مرزبانان هر کدام درخور کار و پیشه و توانائی خویش از مغانهایی برای شاه می‌بردند، و توده‌ی مردم هر چیز خوبی را که سراغ داشتند چون: مشک و عنبر و عود و هر گونه کاردستی زیبا پیشکشی پادشاه میکردند. و همه این ارمغانها در دفترهای دیوانی یادداشت میشد.

پنج روز نخست را نوروز عامه میگفتند و از روز ششم بعد را نوروز خاصه مینامیدند.

پذیرائی شاه چنین بود که: در نوروز شاهنشاه رخت زیبا می‌پوشید و گوهرهای گرانبها بآن می‌آویخت، باشکوه بسیار بر تخت می‌نشت. آنگاه جوانی که هم نام زیبا داشت و هم بدیدار و اندام برازنده و زیبا بود و هم سخن‌وگفتار، با چهره‌ی گشاده و خندان، بار میخواست. شاه او را بار میداد برابر شاه اما پشت پرده می‌ایستاد. شاه از او می‌پرسید: کیستی و از کجا می‌آیی، با که آمدی، چه آوردی، بکجا میروی. جوان پاسخ میداد: نامم خجسته است، از پیش دوفرخنده آمده‌ام، سال نو و پیروزی آورده‌ام. پیش‌دونیکیخت میروم. برای شاهنشاه مژده تندرستی و شادکامی دارم. آنگاه شاه میفرمود تا بدر آید. او پرده را کنار میزد و چون فرشته نیکیختی بر چهره شاه لبخند میزد. پس از آن ظرف سیمینی در پیش شاه می‌نهادند که در آن چند گرده نان گندم و جو و ارزن و ذرت و نخود و عنس و برنج و کنجد و باقلا و لوبیا گذاشته شده بود و نیز از جنس هر یک از آن نانها هفت دانه و نیز هفت شاخه از درختان: بید، زیتون، به، انار، که نامشان را فرخنده و نگاه کردن بآنها را خوشایند و باشگون میدانستند مینهادند و بر آن شاخه‌ها می‌نوشتند: افزون، افزایش، افزود، پرواز، فراخی، فرهی، و نیز بر خوانی که آن طرف نهاده شده بود. شکر، وسکه‌های زرین و سیمین و دسته‌ی از گیاه اسپند میگذاشتند که شاهنشاه همه را درست میگرفت و آنگاه کسانی که در پیشگاه او بودند، باینداری و نیکیختی او را با آوای بلند از او مزد میخواستند. موبد موبدان نخستین کسی بود که در نوروز شاه شادباش میگفت. در نوروز نامه منسوب به پیام سخنان موبد موبدان در هنگام رو برو شدن با پادشاه چنین آمده است:

شها به جشن فروردین، به ماه فروردین، آزادی‌گین، بزدان و دین‌کیان، سروش آورد ترا دانایی و بینایی و به‌کردانی و دیرزیوی و با خوی هزیر، و شادباش بر تخت زرین و انوشه خور به جام چشید. و رسم نیاکان در همت بلند و نیکوکاری و ورزش ستاد و راستی، نگاهدار، سرت سبز باد و جوانی جو خوید، اسبت کامکار و پیروزه تیغت روشن و کاری بدشمن، بازت گیرا و خجسته بشکار، کارت راست چون تیر، هم‌کشوری بگیری هوا، بر تخت با درم و دینار، بیشت هنری و داناگرامی و درم‌خوار، سرایت آباد، و زندگانی بسیار . . .

این نمونه‌ی از شیوه پادشاهان در برگزاری جشن نوروزی بود. اما مردم نیز مراسمی ویژه خود داشتند و دارند یعنی برگزاری نوروز چنین است که: با گذشتن چند روز از اسفندماه مردم (سبزی میکارند) و برگ‌گیری و پاکیزگی خانه یا با اصلاح معمول بخانه تکانی میبردارند و هر کس متناسب با توانائی خود آذوقه نوروزی خود را فراهم میکند و چنانکه با خانه‌های پاکیزه و شسته و رفته، سبزه‌های خرم، رخت‌های نو، چهره‌های شاد و خندان نوروز را پذیرا میشوند. در شب

عید هیچ خانه‌ی پیدا نمی‌شود که آتش برپایش روشن نگردد و دود از بخارش بالا رود. تا آنجا که اگر خانواده‌ی عزیزترین کس خود را از دست بدهد، حق ندارد خاموش و بی‌فروغ بماند، زیرا همسایگان گرد می‌آیند و برپام او آتش می‌افروزند و اجاقشان را روشن میکنند و خوراک گرم برایشان می‌پزند و می‌کوشند تا آنان را وادارند که رخت‌های نو خود را بپوشند. زیرا باور دارند که اگر در هنگام تحویل سال کسی باقی‌افه گرفته‌واند و هکین باشد تا پایان سال همچنان خواهد بود و هر روز غمی به مبارکبادش می‌آید.

یکی از ۲۱ یشت ادبیات مزدیسنی فروردین یشت است که بزرگترین یشت اوستاست که ویژه فروهران است و از بزرگی و شکوه و کارهای آنان سخن میدارد. در آئین مزدیسنی به پنج نیرو در کالبد آدمی باور دارند که عبارتند از: جان - دین - بو (دریافت = درک) - روان - فروشی یا فروهر.

فروهر که ماه فروردین ویژه است، نیرویست که نگهداری آدمی با اوست. این نیرو پیش از آفرینش انسان بگونه فرشته‌ی آفریده شده و جاویدان است. ایرانیان باور داشتند که فروهرها (که برابر است با آنچه امروز ما روح میدانیم) پس از مرگ بالا می‌رود و در زمانهای معینی باز می‌گردند تا از دودمان خود آگاه شوند، بباور آنان پنجه دزدیده یا گهنگار همسپم هنگام فرود آمدن آنان است. و دودمانها برای اینکه فروهر (روح) نیاکانشان شاد و خرم باشد و بخوشی بازگردند، آن روزها را بخوشی برگزار میکنند و آنها را جشن فروردین می‌گویند. و این روزها همین نوروز است که روز ششم آن بسیار گرانبایه است. و حتی مردم گذشته از پاکیزگی خانه و آفرینش آتش و هلهله و شادی، خوراکهای نیکو می‌پزند و جامه‌هایی از آن خوراکها برپامها می‌گذارند تا روح گذشتگانشان بدانند که فرزندان آنان در بیچارگی و تنگستی بسر نمی‌برند. بدین روی روان گذشتگان و هم بازماندگان شاد و خرم است.

جای شك نیست که ملتی با چنین شتهائی که زندگی و مردمی از آن میزاید و می‌تراود جهان آبادتر و روزگار را بزرگتر فرمان داشتند و خود همواره شاد و پیروز و سرفراز می‌بودند با گذشت زمان و بیدایی اسلام، وضع رنگ دیگری بخود گرفت. میرفت تا اجاقها خاموش گردد و این رسم و آیین ورجاوند و خدایی فراموش گردد، که بار دیگر ایرانیان بیدار دل دریافتند که با از دست دادن این آئینها و زخم‌زدن باین درخت کهن سال بیخ فرهنگ ایرانی خشك خواهد شد. و با خشك شدن درخت فرهنگ ایرانی نه تنها ایران از میان می‌رود، بلکه جهان شناسنامه و پیشینه خود را از دست خواهد داد. بدینرو با هر دستاویزی که بود خاکستر سرد اهریمنی را که در چهره تابناك و سوزان آتش فرهنگ ایران زمین نشسته بود برکنار زدند و بار دیگر فروغ این آتش ورجاوند و نمرودی، دلها را

گرم کرد و اهریمن سرما و یخزدگی را نابود ساخت. تا آنجا که ایرانیان که خداوندان تازیان بودند و به انگیزه‌های دینی (نه سپاهی) و بشوندهای سیاسی نه (برتری آئینی بر آئین و شکست کشوری از کشوری) چهره‌های بیگانه را که روزگاری غلامی و بندگی میکردند و رختی جز رخت بندگی زیننده آنان نبود بر گاه نشانندند و همینکه دریافتند چه خطر بزرگی پدید آمده و چه کار خطایی کرده‌اند و چه زخمه جانکاهی بر پیکر فرهنگ ایران فرود آمده است بخطای خود پی‌بردند و برای جبران آن دامن بکمر زدند و بتدارك برداختند. اگر زخمه‌های کاری و دلخراش بر پیکر ایران رسید، اما نگذاشتند که آن آتش بمیرد. در همان دستگاه که خود بر اثر اشتباه ساخته بودند رخنه کردند و آئین‌های دیرینه را بر آنان هموار ساختند. همه چیز را دگرگون کردند. خلیفگان را می‌آراستند تا تقلیدی از شاهنشاهان ساسانی کرده باشند یعنی در هنگام نوروز آنانرا با رخت‌های گرانبها و گوهرهای درخشان می‌آراستند و بارعام برایشان فراهم میکردند و شاعران تازی گوی نیز نوروز و مهرگانرا تا حد ستایش در نظر خلیفگان و وزیران جلوه میدادند (چنانکه ابونواس واژه نوروز را بگونه کهن خود در شعر می‌آورد برای نمونه شعری را که درباره بهروز مجوسی سروده است می‌آوریم:

بحق المهرجان و النوك روز و فرخ الروز البسال الكیسی
و در جای دیگر می‌گوید:

اول النوك روز الكبار و جشن گاهنبار. که واژه Nōkrōz یا Nōghrōz را در شعر خود بکار برده است).

و نیز آتش بر می‌افروختند و نوازندگان آهنگ و سرود می‌خواندند یعنی دورنمائی از روزگار ساسانی را پدید می‌آوردند. تا با سر زدن آفتاب فرمانروائی سامانیان همه چیز رنگ دیرینه خود را گرفت و آئینهای ایرانی از نو زنده شد. سخن رودکی و آهنگهای دلنشین او در دربار سامانیان بارگاه خسرو پرویز را نمودار می‌ساخت گوئی تکلیسا و بارید و رامتین سرکش و بامشاد، سر از خاک بر آورده و بزیم شاهان را بنواهای آسمانی خود جانانرا میکردند.

در روزگار غزنویان که بیم ناتوان شدن سنت‌های دیرین میرفت شاعران و سخنوران ازین دندان سخن گفتند و با گفتار آسمانی خود پادشاهان را به برگزاری جشنهای کهن بگونه دیرین ناگرم میکردند، سخن آنان آنچنان زیبا و دل‌انگیز و گیرا و کاری بود که پادشاهان چاره‌ای جز پذیرش آنان نداشتند زیرا آنچنان زمینه را فراهم میکردند که هر پادشاهی که در برگزاری آئین‌های ایرانی اندک کوتاهی میکرد، بر بی‌خردی و کم‌ارزشی و ناتوانی خود اقرار کرده بود. عنصری در پیشگاه محمود این چکامه را پرداخت و خواند:

باد نوروزی همی در بوستان بت گر شود
تا ز سمنش هر درختی لعبتی دیگر شود
باغ همچون کلبه یراز پسر دیبا شود
باد همچون طبله عطار پر عنبر شود
روز هر روزی بیافزاید چو قدر شهریار
بوستان چون بخت او هر روز برنا تر شود

مجلس بیاغ باید بردن که باغ را
مفرش کنون ز گوهر و مسند زند بود
آن برگهای شاسیرم بین و شاخ او
چون صد هزار همزه که بر طرف مد بود
ترگس بان حلقه‌ی زنجیر زر نگر
کاندر میان حلقه زرین وتد بود...
یادام ، چون شکوفه فشاند بروز باد
چون دست راه احمد عبدالصمد بود

مگر سلطان محمود میتواند دیگر نسبت به نوروزی اعتنا
باشد و آنرا بزرگ ندارد؟
فرخی سیستانی در ترجیع بند زیبای خود بهار و نوروز را
چنین جلوه داد :

و نیز می فرماید :

ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید
کلید باغ ما را ده که فردا مان بکار آید
کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید
تو لختی صبر کن چندانکه قمری بر چنار آید
چو اندر باغ تو بلبل بیدار بهار آید
ترا مهمان ناخوانده بروز می صد هزار آید
کنون گر گلبنی را پنج وشش گل در شمار آید
چنان دانی که هر کس را همی زو بوی بار آید
بهار امسال پنداری همی خوشتر ز بار آید
از این خوشتر شود فردا که خسرو از شکار آید
بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی
ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
کرده ست رای تاختن و قصد کارزار
وینک بیامده ست به پنجاه روز پیش
جشن سده ، طلایه‌ی نوروز نامدار
آری هرانگهی که سپاهی شود بر زم
ز اول بچند روز بیاید طلایه دار
این باغ و راغ ملکت نوروز ماه بود
این کوه و کوهپایه و این جوی و جویبار
جوش پراز سنوبر و کوهش پراز سن
راغش پرازینفشه و باغش پراز بهار
نوروز ، از این وطن سفری کرد چون ملک
آری سفر کنند ملوک بسزرگوار
چون دید ماهیان زمستان که در سفر
نوروز مه بماند قریب مهی چهار

و سرانجام عاشق دل‌باخته سنت‌های باستانی یعنی منوچهری
دامغانی به سخن سرائی پرداخت . بهمان اندازه که شاعران
غزل سرا در وصف یار زیبا غزل سروده اند منوچهری ، نوروز
و مهرگان و بهمنجنته و سده را ستوده است . در بیغ دارم که سخن
را بدرازا بکنم و مجالی را برای آوردن سخنان قل‌انگیز
منوچهری تنگ کنم . چون گفتگوی پیرامون نوروز و برگزینی
آن تا روزگار امروزین بسیار است و درخور دفتر چندگانه
و حتی گرد آوردن سرود شاعران در این باره از صد صفحه افزون
است . پس برای فرخندگی و فرخی تنها ، به تکمهایی از سخنان
منوچهری پیرامون نوروز بسنده می‌کنم و از خدای بزرگ
پیروزی و بهروزی و فرخندگی برای آزادگان ایرانی خواستار
می‌شوم .

منوچهری می فرماید :

نوروز ، روز خرمی بی عدد بود
روز طواف ساقی خورشید خد بود

اندر دوید و مملکت او بغارتید
بالشکری گران و سپاهی گزافه‌کار
برداشت تاجهای همه تارک سن
در باغها نشاند گروه از پس گروه
در راغها کشید قطار از پس قطار
زین خواجهگان پنبه قبای سپید بند
زین زنگیان سرخ دهان سیاه‌کار
باد شمال چون ز زمستان چنین بدید
اندر تک ایستاد ، چو جاسوس بیقرار
نوروز را بگفت که در خاندان ملک
از فروزینت تو که پیرار بود و بار
بنگاه . تو سپاه زمستان بغارتید
هم گنج شایگان و هم در شاهوار
معشوقگان را : گل و گلنار و یاسمن
از دست یاره بریود ، از گوش گوشوار

ختیاگرات : فاخته و عندلیب را
بشکت نای درکف و طنبور درکنار
نوروز ماه گفت بجان و سر امیر
کرجان وی بر آرم تاچندگه دمار ...

و نیز از اوست :

نوبهار آمد و آورد گل و یاسنا
باغ همچون تبت و راغ بان عدنا
بوستان گوئی بسخانه قرخار شده
مرغکان چون شمن و گلبنگان چون وثنا
بر کف پای شمن بوسه بداده و تنش
کی و تن ، بوسه دهد بر کف پای شما
کبک ناقوس زن و شارک ستورزن است
فاخته نای زن و بط شده طنبورزنا
برده راست زند ، ناز و برشاخ چنار
برده باده زند ، قمری بر نارونا
کبک پوشیده بتن پیرهن خزر کبود
کرده با قبر مسلسل دو بر پیرهن
از فروغ گل اگر اهرمن آید بچمن
از پری ، باز ندانی دورخ اهرمن
سال امسالین ، تو روز طربناک تراست
یار و پیرار همی دیدم اندوهگنا
این طربناکی و چالاکی او هست کنون
از موافق شدن دولت بابوالحسن

و نیز گوید :

نوروز ، روزگار مجدد کند همی
وز باغ خویش باغ ارم زد کند همی
فرگس میان باغ تو گوئی درم زنیست
اوراق عشرهای مجدد کند همی
باد بزین صناعت مانی کند همی
مرغ حزین روایت موبد کند همی ..

و نیز گوید :

نوروز روزگار نشاطت و ایمنی
پوشیده ایر دشت بدیبای ارمنی
خیل بهارخیمه بسحرا برون زده است
واجب بود که خیمه بسحرا برون زنی
از بامداد تا بشانگاه می خوری
وز شامگاه تا بحرگام گل کنی
بر ارغوان ، قلاده یاقوت بگلی
بر مشک بید نایز می عود بشکنی
درست ناخریده و مشکت رایگان
هرچند بر فثانی و هرچند بر چنی

و این گفتار را باتیکه می از مسقط منوچهری پایان میدهم :

آمد نوروز هم از بامداد
آمدش فرخ و فرخنده باد
باز جهان خرم و خوب ایستاد
مرد زستان و بهاران یزاد
ز ابر سیه روی سمن بوی راد
گیتی گسردید چو دارالقرار
روی گل سرخ بیاراستند
زلفک شمشاد بیاراستند
کینکان بر کوه به تک خاستند
بلبلکان زیروستا خواستند
فاختگان همبر بنشاستند
نای زنان بر سر شاخ چنار

باز جهان خرم و خوش یافتیم
زی سمن و سوسن بشناقتیم
زلف بر پرویان بسر تافتیم
دل زغم هجران بشکافتیم
خوبتر از بوقلمون یافتیم
بوقلمونها در نوبهار

مجله علمی و مطالعات فرهنگی
سال جامع علوم انسانی